



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله چهارم: بررسی شمول خطابات شفاهیه نسبت به غائبین مصادف با: ۲۶ جمادی الثانی ۱۴۴۳ و معدومین - راه حل امام خمینی در مورد قسم اول خطابات
سال سیزدهم
جلسه: ۷۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که آیا خطابات شفاهی شامل غائبین و معدومین می‌شود یا خیر؟ عرض کردیم محل نزاع هیچ یک از آن سه احتمالی که محقق خراسانی مطرح کردند، نیست بلکه همانطور که امام خمینی فرمودند، محل نزاع در یک ملازمه و استلزام است. یعنی اینکه آیا خطابات شفاهی اختصاص به حاضرین در مجلس تخاطب دارد و نسبت به دیگران باید از راه‌های دیگری مثل قاعده اشتراک یا اجماع و امثال آن حکم ثابت شود یا آنکه اختصاص به حاضرین ندارد و شامل غائبین و معدومین نیز می‌شود، لکن عمده بحث در این است که آیا اگر ما قائل به عدم اختصاص به حاضرین در مجلس تخاطب شدیم، آیا این ملازمه با توجه تکلیف و خطاب به معدوم دارد یا خیر؟ عمده بحث در این استلزام است، لذا گفتیم این یک نزاع عقلی است. بعد از اینکه محل نزاع منقح شد امام خمینی می‌فرماید: تارة در خطابات شفاهی می‌خواهیم این موضوع را مورد رسیدگی قرار دهیم و اخیری در خطابات یا ادله غیر شفاهی.

راه حل امام خمینی

اشکالی که در قسم اول خطابات مطرح می‌شود، اشکال توجه تکلیف به معدوم است. یعنی کسانی که الان موجود نیستند و تکلیف می‌خواهد متوجه آنها شود، مثلاً «الله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً» به صورت خطاب وارد نشده و تکلیف را برای همه مردم آن زمان بیان کرده، چه آنهایی که در مجلس حضور داشتند و چه غائبین، لکن اگر بخواهد شامل کسانی که در آن زمان موجود نبودند، بشود، چه بسا توهم شود که مستلزم توجه تکلیف به معدوم است. اشکال دیگر مربوط به خطابات شفاهی است، یعنی خطباتی که با ادات خطاب و نداء آغاز می‌شود، مثل «یا ایها الذین آمنوا» اینها به صورت مخاطبه بیان شده‌اند. مشکلی که در این دسته از خطابات وجود دارد، توجه خطاب به معدوم است. اینکه چگونه ممکن است «یا ایها الذین آمنوا» شامل کسانی شود که در مجلس تخاطب حضور ندارند و نیز توجه خطاب به غایب، کسانی که در آن زمان موجود بودند لکن در مجلس حضور نداشتند. این اشکال یک راه حل دیگری دارد. ما عرض کردیم با آنکه عنوان محل نزاع خطابات شفاهی است، ولی نزاع اختصاص به خطابات شفاهی ندارد و هر دو دسته را در بر می‌گیرد، هم قسم اول را مثل «الله علی الناس حج البيت» و هم قسم دوم را که با ادات خطاب آغاز شده است. لذا امام خمینی

برای حل هر یک از این دو مشکل یک راه مستقلی را ارائه داده است. پس باید هر دو راه حل را ذکر کنیم و ببینیم آیا می‌توانیم به این راه ملتزم شویم یا خیر؟

۱. در قسم اول خطابات

این پاسخ مبتنی است بر بیان یک مقدمه درباره اقسام قضیه و تقسیم آن به قضیه حقیقیه و خارجییه است. البته یک قسمی از قضایا هستند که الان محل بحث ما نیستند، یعنی از یک منظر می‌توانیم بگوییم قضیه بر سه قسم است، ۱. قضیه طبیعی؛ ۲. قضیه حقیقیه، ۳. قضیه خارجییه.

مقدمه

در مورد قضایای حقیقیه و خارجییه می‌توانیم بگوییم مقسم اینها قضایای کلیه است، زیرا یک قضایای کلیه داریم و یک قضایای شخصییه؛ قضایای شخصییه مثل «زید قائم» که موضوع آن یک شخص است، اینها به کلی از بحث ما خارج هستند، از مقسم خارج هستند، زیرا می‌گوییم قضایای کلیه بر دو قسم هستند، ۱. قضایای خارجییه؛ ۲. قضایای حقیقیه. یک قسمی هم به نام قضایای طبیعی داریم که آن نیز از بحث ما خارج است، زیرا اساسا موضوع در قضایای خارجییه و حقیقیه افراد هستند نه طبایع، بر خلاف قضایای طبیعی که در آنها موضوع طبایع هستند.

۱. قضیه طبیعی

بر این اساس قضیه طبیعی قضیه‌ای است که در آن موضوع عبارت از نفس طبیعت و وجود اعم از وجود ذهنی و خارجی هیچ نقشی در آن ندارد، مثل «الانسان حیوان ناطق» در این قضیه «حیوان» به عنوان جنس ماهیت انسان و «ناطق» به عنوان فصل این ماهیت مجموعا حمل شده‌اند بر انسان. اینجا کاری به وجود انسان نداریم، نه وجود ذهنی انسان و نه وجود خارجی انسان؛ البته کسی که یک قضیه تشکیل می‌دهد حتی در مثل «الانسان حیوان ناطق» طبیعتا موضوع و محمول این قضیه را باید تصور کند و تصور همان وجود ذهنی است، کسی که می‌گوید «انسان» این ماهیت و طبیعت را در ذهن خودش تصور کرده است و به آن لباس وجود ذهنی داده، کسی که حیوان ناطق را حمل بر انسان می‌کند، قهرا حیوان ناطق را در ذهنش تصور کرده است و به آن وجود ذهنی داده، این در همه قضایا است و اختصاص به قضیه طبیعی ندارد، در قضیه خارجییه و حقیقیه طبیعتا وقتی کسی این قضیه را می‌خواهد استعمال کند، باید این را در ذهنش تصور کند و از این جهت هر قضیه‌ای، هم موضوعش و هم محمولش قهرا باید لباس وجود ذهنی بیوشد. اما این اساسا ارتباطی به بحث ما ندارد، ما فارغ از این منظر درباره قضایا بحث می‌کنیم. می‌گوییم قضیه طبیعتا قضیه‌ای است که در آن موضوع حکم عبارت است از طبیعت، با قطع نظر از افراد، افراد و وجودات ذهنیه و خارجییه هیچ ارتباطی با موضوع قضیه طبیعی ندارند، آنچه موضوع در قضیه طبیعی واقع می‌شود عبارت است از طبیعت و ماهیت، یعنی وقتی می‌گوییم «الانسان حیوان ناطق» یعنی «ماهیه الانسان الحيوان الناطق». این به طور کلی از دایره بحث ما در این مقام نیز خارج است. زیرا ماهیت نه اتصاف به کلیت پیدا می‌کن نه جزئیت، یعنی فی نفسه نه کلی است و نه جزئی، خود ماهیت نه موجود است و نه معدوم، اما وقتی ما در موضوع قضیه پای افراد را به میان می‌آوریم آن هم نه یک فرد خاص که بشود قضیه شخصییه، بلکه افراد متعدد را موضوع قضیه قرار می‌دهیم، این می‌شود قضیه کلیه که بر دو قسم است: ۱. قضیه حقیقیه؛ ۲. قضیه خارجییه.

۲. قضیه خارجییه

در قضیه خارجی موضوع عبارت است از افراد بالفعل موجود فی الخارج. یعنی مجموعه‌ای از افراد که در خارج موجودند، حال خود این قضیه خارجی می‌تواند جزئی باشد و می‌تواند کلی باشد، یک وقت می‌گوییم زید قائم است می‌شود قضیه خارجی شخصی و یک وقت می‌گوییم کل اساتید باید در فلان جلسه شرکت کنند، این یک قضیه خارجی است که موضوعش عبارت است از همه افرادی که عنوان استاد بر آنها صدق می‌کند و الان در خارج تحقق پیدا کردند. معلوم است وقتی امروز دستور داده می‌شود که همه اساتید در فلان جلسه شرکت کنند، شامل افرادی که الان هنوز به دنیا نیامدند ولی بعدا به دنیا می‌آیند و عنوان استاد بر آنها صدق می‌کند، نمی‌شود، چه اینکه موضوع این قضیه طبیعت هم نیست، بلکه افراد طبیعت موضوع هستند، اما در قضیه حقیقیه با اینکه موضوع طبیعت نیست و افراد موضوع این قضیه هستند، لکن افراد اعم از موجودین بالفعل در خارج و آنها که در هنوز به دنیا نیامدند و در آینده موجود خواهند شد.

مثالی می‌زنیم برای اینکه این مطلب بیشتر روشن شود، مثلا وقتی گفته می‌شود «کل نار حار» این یک قضیه حقیقیه است، حرارت دهندگی حمل می‌شود بر آتش، لکن ماهیت و طبیعت آتش اینجا موضوع نیست، زیرا ماهیت آتش که گرما ندارد، ماهیت آتش نه سرما دارد و نه گرما، پس طبیعت و ماهیت موضوع نیست، از طرفی این خاصیت حرارت داشتن، اختصاص به افراد و مصادیق آتش که الان در خارج موجودند نیز ندارد، بلکه حتی آتش‌هایی که هنوز موجود نشدند و در آینده موجود خواهند شد از این ویژگی برخوردارند، «کل نار حاره» یعنی «کل فرد من افراد النار حارة» دارای حرارت است. یعنی می‌خواهد بگوید حرارت لازمه وجود خارجی آتش است، هر چیزی که در خارج موجود شود و عنوان «نار» بر آن صدق کند، دارای این خصوصیت است. پس از یک جهت این شبیه قضیه طبیعیه است، از یک جهت شبیه قضیه خارجی، یا به تعبیر دیگر برزخی بین این دو محسوب می‌شود، افرادی که الان در خارج موجودند قطعا این خصوصیت را دارند. حال ممکن است هزاران مصداق داشته باشد، در سراسر عالم الان آتشیهای بسیاری روشن است و همه آنها حرارت دارد، در این بحثی نیست، اما اگر در آینده نیز فردی پیدا شود که عنوان آتش بر آن صدق کند، باز هم آن این خصوصیت را دارد. حال بیاییم تحلیل کنیم «کل نار» به چه معنا است؟ ما اینجا یک «کل» داریم و یک «نار»؛

منظور از «نار» در حقیقت همان طبیعت آتش است، طبیعتی که به خودی خود حاکی از افراد و مصادیق نیست، این لفظ، لفظ «نار» حکایت از افراد ندارد، هر چند این «نار» می‌تواند با افرادش اتحاد وجودی پیدا کند، مثل «انسان» و «زید»؛ «انسان» می‌تواند در خارج با مصادیقش اتحاد پیدا کند ولی از نظر مفهومی با هم کاملا مغایر هستند، انسان حکایت و دلالت بر «زید» ندارد، از افرادش دلالت نمی‌کند به این معنا که «زید» نه تمام موضوع له «انسان» است و نه جزء موضوع له و نه لازم موضوع له، بنابراین با اینکه لفظ «نار» حکایت و دلالت از افراد ندارد، اما اتحاد وجودی با افراد و با مصادیق در خارج دارد. پس «نار» به این معنا است، «نار» دلالت بر این طبیعت می‌کند.

«کل» همانطور که قبلا هم گفتیم وضع شده است برای دلالت بر استیعاب نسبت به افراد مدخولش، «کل نار» یعنی همه افراد این «نار»؛ پس معنای «کل نار حاره» یعنی هر فرد و مصداقی از طبیعت «نار» دارای حرارت است. وقتی می‌گوییم هر فردی از افراد «نار» این معنایش این نیست که فقط افراد موجود خارجی را شامل شود، بلکه هر فردی که این عنوان بر آن صدق کند، این ویژگی و خصوصیت را دارد که دارای حرارت است.

پس در قضیه حقیقیه موضوع عبارت است از افراد، اما این افراد اعم از موجود بالفعل در خارج است و آنهایی که بعداً بوجود می‌آیند.

ان قلت: چه بسا این اشکال باعث شده برخی تفسیر دیگری از قضیه حقیقیه ارائه دهند و آن هم مربوط به قاعده فرعیت است. اشکال این است که این تفسیر از قضیه حقیقیه با قاعده فرعیت سازگار نیست. زیرا طبق قاعده فرعیت «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» اگر چیزی بخواهد برای چیز دیگری ثابت شود، این فرع آن است که مثبت له قبلاً ثابت شده باشد. یعنی اگر می‌خواهد چیزی حمل شود بر موضوعی، اول موضوع باید ثابت شده باشد، آنگاه بتوان چیزی را بر آن حمل کرد. پس شما چطور اینجا ادعا می‌کنید که افرادی که هنوز در خارج موجود نشدند، دارای این حکمند؟ به عبارت دیگر این محمول را چگونه حمل می‌کنید بر افرادی که هنوز در خارج تحقق پیدا نکردند: افرادی که بالفعل موجودند ثبوت دارند، لذا حمل چیزی بر آنها اشکالی ندارد، اما افرادی که هنوز تحقق پیدا نکردند و ثبوت ندارند، اگر چیزی بر آنها حمل شود، با قاعده فرعیت سازگار نیست. «نار» که هنوز الان تحقق ندارد، الان هنوز محقق نشده و بعداً می‌خواهد تحقق پیدا کند، چگونه حکم به حرارت داشتن او می‌کنید؟ «نار» که الان موجود نیست، چطور «حارة» را حمل بر آن می‌کنید؟ پس بر اساس قاعده فرعیت حمل حرارت بر «نار» با تفسیری که شما کردید سازگار نیست. این یک اشکالی است در این مقام که مطرح شده است.

قلت: محقق نایینی برای حل این مشکل، قضایای حقیقیه را به گونه دیگری تفسیر کرده است، و آن اینکه فرد معدوم را نازل منزله موجود قرار داده و می‌گوید موضوع در قضایای حقیقیه عبارت است از افراد موجود، لکن افراد موجود تارة بالحقیقه موجودند، یعنی آنهایی که الان وجود دارند و اخری بالتنزیل موجودند. یعنی کأنه ما آنها را نازل منزله موجود قرار دادیم و حکم «حارة» را بر آنها حمل کردیم. البته این تفسیر محل اشکال است. به مناسبتی شاید قبلاً این اشکال را بیان کردیم.

بر این اساس تفسیر دیگری در این مقام ذکر شده به این بیان که وقتی می‌گوییم «کل نار حاره» منظور این نیست که حتی فرد معدوم آتش نیز دارای حرارت است، بلکه منظور این است که «کل نار واقعی و حقیقی حاره»؛ حکم بر طبیعت بار نشده، چنانچه قبلاً گفتیم، حکم روی افراد و مصادیق رفته، لکن منظور از آن افراد و مصادیق، یعنی آنچه که به عنوان فرد از آتش شناخته شود، داری حرارت است. به عبارت دیگر معنای این سخن این است که اگر یک موجودی در خارج تحقق پیدا کرد و عنوان «نار» بر آن صدق کرد دارای حرارت است. پس «حارة» حمل شده بر هر چیزی که لباس وجود آتش بیوشد، حال این یک وقت الان موجود شده و لباس وجود بر تن کرده و یک وقت الان موجود نشده و بعداً لباس وجود بر تن می‌کند. اگر یک موجودی تحقق پیدا کرد و عنوان آتش بر آن صدق کرد و مصداق «نار» محسوب شد، «حارة» بر آن قابل حمل است.

پس قضایای حقیقیه در حقیقت به وجود موضوع نیاز دارند، لکن منظور از وجود موضوع، وجود بالفعل موضوع نیست، افراد بالفعل موضوع مقصود نیستند، بلکه مقصود وجوداتی واقعی و حقیقی هستند که آنها دارای اثر و منشأ اثر هستند. پس اگر «نار» رنگ واقعیت به خودش گرفت، اگر تحقق پیدا کرد قطعاً آن هم دارای حرارت است.

پس در «کل نار حاره» کلمه «کل» دلالت می‌کند بر استیعاب همه افراد؛ استیعاب افراد مدخول، «کل» بر سر هر چه بیاید، شمول نسبت به افراد و مصادیق خودش را می‌رساند و همانطور که قبلاً گفتیم این استیعاب و شمول و تعرض نسبت به افراد و مصادیق تعرض اجمالی است، یعنی بدون لحاظ خصوصیات فردیه، مثلاً گفتیم مولا به جای اینکه بگوید «اکرم زیدا، اکرم بکرا، اکرم خالد، اکرم عمرا» اینها را در یک جمله جمع کرده و گفته «اکرم کل عالم»، دیگر تعرضی که در جمله اخیر نسبت به افراد دارد یک تعرض اجمالی است، بدون لحاظ خصوصیات فردیه. حال این خصوصیات فردیه، همانطور که در انسان باعث می‌شود مصادیق متعددی پیدا شود در «نار» هم همینطور است، این آتش می‌تواند به اشکال مختلف و انحاء مختلف تحقق پیدا کند. این هم معنای قضیه حقیقیه.

نتیجه

حال با توجه به این تقسیمی که گفتیم، امام خمینی می‌فرماید: در قسم اول از خطابات، یعنی مثل «الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» که در آن مسئله تخاطب مطرح نیست، اشکال این بود که اگر این خطاب بخواهد شامل معدومین شود، مستلزم توجه تکلیف به معدوم است که عقلاً ممتنع است. پاسخ این است که در مثل «الله علی الناس حج البیت» یا مثلاً «الخمر حرام» یا «الرجال قوامون علی النساء» قضایا به نحو قضایای حقیقیه هستند، یعنی این دسته از قضایا که مبین حکم شرعی می‌باشند به نحو قضیه حقیقیه بیان شدند، به عبارت دیگر حکم در این قسم از ادله بر روی افراد و مصادیق این عناوین به نحو اجمال بار شده است، حال گاهی افراد و مصادیق اینها محصور هستند که طبیعتاً این تعرض اجمالی است و گاهی غیر محصورند که باز هم حکم روی این عناوین رفته به اعتبار اینکه حاکی از افراد هستند، به اعتبار اینکه متعرض مصادیق هستند، لذا اگر این قضایا به نحو قضایای حقیقی جعل شده‌اند، پس کسانی که مکلف به این تکالیف هستند، خصوص آن کسانی که در مجلس رسول خدا(ص) حاضر بودند و این سخن و کلام را شنیدند نیستند و اختصاص به آنها ندارد، اختصاص به مکلفینی که در آن زمان زندگی می‌کردند نیز ندارد، بلکه شامل هر فردی و هر کسی که بعداً به دنیا بیاید و عنوان مکلف بر آن صدق کند می‌شود مثل «کل نار حاره» در مثل «الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» و جوب شامل هر کس می‌شود که عنوان «ناس» بر او صدق کند و استطاعت پیدا کند، انسان مستطیع می‌شود موضوع این حکم، چه کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند و موجود بودند بالفعل و چه کسانی که بعداً به وجود بیایند و دارای این ویژگی و خصوصیت باشند.^۱

بنابراین ما در این قسم از ادله مشکلی نداریم چون این قضایا به نحو حقیقیه جعل شدند و اگر قضیه به نحو حقیقیه جعل شود دیگر مشکله توجه تکلیف به معدوم لازم نمی‌آید. از اینکه این خطاب همه انسانها را در بر بگیرد و شامل غائبین و معدومین شود لازم نمی‌آید توجه تکلیف به معدوم، زیرا اینها به نحو قضیه حقیقیه جعل شدند.

اما راجع به اشکال دوم، یعنی توجه خطاب شفاهی به غائبین و معدومین؛ آنجا امام خمینی یک راه حل دیگری را ذکر کردند که آن را باید بیان کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ مناہج الوصول، ج ۲، ص ۲۵۰ الی ۲۵۴.